

# عنوان مقاله: زن در جاهلیت عرب

نویسنده: دکتر غلامعباس رضایی

منبع: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران پاییز ۱۳۷۸، سال سی و نهم - شماره ۳

صص ۱۱۳-۱۲۶

## چکیده:

- در جاهلیت، پسران به عللی چون: نگهبانی از شتران، جنگ با دشمنان، دفاع از کیان قبیله، بر دختران برتری داشتند و بعضی از قبایل از ترس فقر و اسارت دختران، آنان را زنده به گور می کردند، زن در این دوره به کنیز و بانو تقسیم می گشت، بانوان از حقوقی چون انتخاب همسر، پناه دادن، شفاعت و آزادی اسیر برخوردار بودند. زنان در جنگ با خواندن سرودها، مردان را به پایداری تشویق کرده، به اسبان آذوقه می دادند.

کنیز و بانو

- در این عصر، ازدواج هایی چون ازدواج مهر، متعه، مقت، استبضاع، سبی، استرقاق، شغار و غیره رواج داشت. مرد، حق طلاق داشت ولی زن از این حق محروم بود. زن در این دوره از آزادی نسبی و حق دخل و تصرف در اموالش برخوردار بود. برخی از زنان شعر می گفتند و در شعر و شاعری داوری می کردند.

**ازدواج مهر، متعه، مقت، استبضاع، سبی، استرقاق، شغار**

## واژه های کلیدی:

- بدوی، نزاع بر سر آب، شغل کنیزان، زنده به گور کردن دختران، انواع ازدواج.

KEYWORDS



## مقدمه:

• سرزمین عربستان با مساحت ۲/۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر از بیابان های خشک و رشته کوههای سوخته تشکیل شده است. انسان این صحرا بدوی، بارکشش شتر، گیاهش خار مُغیلان و درختش در کناره آبها خرماست.

• **بَدُو** هر چند روز کوله باری از چند گلوله پیه مخلوط با پشم شتر با مقداری خرماي خشک بر پشت ریش شتر خود گذاشته و احیاناً با زن و فرزندش در جستجوی آب به راه افتاده با دیدن برکه ای آب تیره شاد می گردد و لیکن افسوس که در این هنگام سر و کله مزاحمی که او نیز دنبال آب است پیدا گردیده، ناگهان درگیری آغاز می شود و یکی غالب می گردد، قاتل هنوز کام تشنه خود و همراهانش را تر نساخته که آفتاب آب موجود را بخار کرده و جز اندکی چیزی در ته گودال نمی ماند، آری آفتاب کار خود را کرده است، باید از اینجا به جای دیگری برویم:

## دفاع از کیان قبیله

● بایستید! به راه بیفتید! سرودی است که بدُ در سراسر زندگی پر مشقت خود بر زبان دارد؛ هر بامداد به جایی و هر شب در راهی. در این گیرو دار، ناگهان نالهٔ کودکی به گوش می رسد، همسر بدو دختری آورده است. چه بدبختی بزرگی! این فرزند به چه کارم می خورد؟ چرا همسرم پسر نیاورد؟ (شهیدی / ۱۶-۱۳) او می خواهد زنش پسرانی بیاورد که با وجود آنها در برابر مردم ببالد، (البستانی، ۱/۲۱) در کودکی شتر را نگهبانی کرده و در بزرگی در کنارش با دشمنان بجنگد؛ (شهیدی / ۱۶) زیرا این پسر است که از وی امید دفاع از کیان قبیله می رود، یاد انسان را زنده نگه داشته و زنجیرهٔ نسب را حفظ می کند. (البستانی ۲/۱)

• اما دختر موجودی است دست و پاگیر، و بدتر از آن مایه شرمساری و ننگ! چرا؟ چون فراموش نکرده است که چندی پیش با فلان دسته درگیری داشت، دختر آنان را به اسیری گرفت و برای همیشه داغ ننگ را بر پیشانی پدر و مادر و قبیله او چسباند. از کجا که روزی چنین بلایی بر سر خودم نیاید؟ نه! تا دیر نشده باید چاره ای اندیشید، این دختر نباید زنده بماند. مبادا موجب شرمساری گردد، باید او را در خاک نهفت (شهیدی / ۱۶). تنها ترس از مستمندی و یا بیم ننگ و سرزنش خویشان نبود که او را به کاری چنین زشت و امی داشت (سوره اسراء / ۳۱).

شرمساری

• گاهی هم باورهای خرافی و اعتقادات بی دلیل موجب دخترگُشی می شد، چنانکه اگر دختری چشم آبی، سیاه پوست، خالدار، فلج یا لنگ نصیب وی می گردید، آن را به فال بد می گرفت. بعضی از این قبایل مانند بنی عقیم و دیگران به خاطر داشتن غیرت زیاد و خوف داشتن از ننگ اسارت یا لطمه دار شدن کرامت دختران، آنها را زنده به گور می کردند.



**فال بد**



• و برخی چون خزاعه و کنانه بر این باور بودند که فرشتگان دختران خدایند، بنابراین با کشتن دختران، آنها را به خدا ملحق می ساختند. زنده به گور کردن دختران، تقریباً در همه قبایل عرب معروف است، جز اینکه شامل همه قبایل عرب نمی شود زیرا اگر قبيله ای این کار را انجام می دهد، در برابر ده قبيله آن را رها می کند. دین مبین اسلام، این کردار زشت را باطل کرد (البستانی ۱/۲۱ و ۲۲)

## خزاعه و کنانه



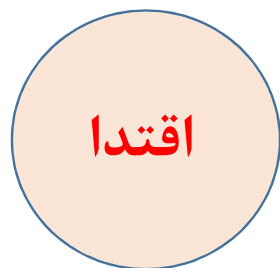
• قرآن می فرماید: « و اذاالمووده سئلت بای ذنب قتلت (سوره تکویر / ۸ و ۹) » آن روز که دربارهٔ کودک زنده به گور شده پرسش شود، به چه جرمی کشته شده است؟ این است حال بیابان نشینان، شهرنشینان هم دست کمی از بیابانیان نداشتند، اما به نوعی دیگر، بینوایان می کوشیدند تا عده ای از دسترنج آنان به خوشی زندگی بگذرانند ( شهیدی / ۱۷).



جرجی زیدان

• جرجی زیدان می گوید: زنده بگور کردن دختران کمی پیش از اسلام رخ داد و در بعضی از " **بنی تمیم بن مر** " محصور بود و سببش این بود که اینها به نعمان؛ پادشاه حیره جزیه می دادند. یکسال ندادند، نعمان سپاهی به سوی آنان گسیل داشته، چهارپایان و خانواده هایشان را گرفت، این مسأله بر تمیمی ها گران آمد، هیأتی را به سوی نعمان فرستاده، اهل و اموالشان را مطالبه کردند

• ولی نعمان نپذیرفت، گفتند: زنان ما را بده! گفت: به سوی او برگردانده می شود و اگر شوهرش را اختیار کند باقی می ماند. همه پدرشان را اختیار کردند، جز " دختر قیس بن عاصم " زیرا " عمرو بن مشمرج " را دوست می داشت. قیس خشمگین شد و نذر کرد هر فرزند دختری برایش بیاد خواهد کشت و چه بسا بعضی از اهل قبیله اش به او اقتدا کرده اند.



● بعضی از غیرتمندان عرب از بس نسبت به دخترانشان غیرت داشتند، اجازه ازدواج به آنها نمی دادند، مشهورترین آنها " ذوالاصبع العَدوانی " است. وی چهار دختر داشت که آنها را از ازدواج بازداشته بود. زمان زنده به گور کردن دختران به درازا نکشید؛ زیرا این کار با احکام عقل و عواطف والدین سازگاری نداشت. دیری نپایید که " صعصعه بن ناجیه " با پرداخت فدیة مانع این کار زشت گردید. (تاریخ التمدن الاسلامی، ۲ / ۵۷۸-۵۷۹).

**زمان زنده به گور کردن دختران به درازا نکشید؛ زیرا  
این کار با احکام عقل و عواطف والدین سازگاری نداشت**

- در دوران جاهلیت، دو نوع زن وجود داشت: کنیز و بانو، کنیزان بسیار بودند؛ از آن جمله روسپیانی که رفیق می گرفتند و مطربانی که در می فروشی ها ساز می زدند و آواز می خواندند و کنیزانی که خدمتکار بانوانی اشرافی بوند و بالاخره کنیزان گله بان و شتر چران که از همه پایین تر بودند ( ضیف ۱/۸۳ ).

**کنیز و بانو**

• غالب کنیزان سیاه بودند. عرب وقتی از کنیزی صاحب فرزند می شد، آن را به خود نسبت نمی داد، مگر پسری باشد که از خود قهرمانی و نجابت نشان دهد و به نسب دست یابد؛ چنانکه "شداد عَبَسِي" نسبت پسرش عنتره را که کنیززاده بود به خویش اعتراف نکرد تا دلاوری شگرف خویش به ثبوت رساند.

کنیززاده

دلاوری  
شگرف



عنتره بن شداد عيسى، شاعر



چنانکه " عمروبن شأس " درباره پسرش " عرار " چنین گفت:

و انّ عراراً، این یکن غیر واضح فانی احب الجون ذاالمنكب العمم

( فرزندم " عرار " هر چند سپید نیست، ولیکن من سیاهی را که دارای بازوانی توانا باشد دوست دارم.)

• زن آزاده، به پخت و پز و دوخت و بافت و خانه داری می پرداخت، مگر بانوان اشراف دارای کنیز که خادمگان این کارها را برایشان انجام می دادند. نشانه های زیاد هست بر اینکه دختران اشراف و بزرگان مقام بلندی داشتند، چنانکه همسرشان را خود برمی گزیدند و اگر رفتار شوهر مورد پسند نبود ترکش می گفتند. **بعضی بزرگ زنان منزلتشان به جایی رسید که حق جوار و پناه دادن داشتند و گاه به شفاعت، اسیر آزاد می ساختند**، چنانکه "فُكَيْهَه" (از بنوعوار)، حریت "سلیک بن سلکه" را که به دست قبیله اش اسیر شده بود بازگرداند. بر مرد واجب بود که از پناهنده همسر، خواهر، مادر و کنیزش دفاع کند، همان گونه که از پناهنده خودش دفاع می کرد.

- اعراب، زن را جزء حیثیت خود می شمردند و هیچ چیز مثل اسارت زن- در حالی که غایب بودند- تهییجشان نمی کرد. در این حال. سواره به دنبالشان می تاختند و از هر نشیب و فرازی می گذشتند تا به مطلوب برسند و زنان اسیر را آزاد کرده و خود را از ننگ پاک کنند. چه اسیر بودن زن در دست غیر، بزرگترین ننگ نزد عرب بود. زنان در جنگ تشویق کرده و از گریختن باز می داشتند. زخمی ها را درمان کرده و مشک های آب را بر دوش می کشیدند و به اسبان آذوقه می دادند،

## عمرو بن كلثوم گوید: ( ضیف ۱/۸۳، ۱۴ و البستانی ۱/۲۳ )



- یقین جیادنا و یقین: لستم بعولتنا اذا لم تمنعونا
- ( اسبان ما را آذوقه داده می گویند: شوهران ما نیستند اگر از ما دفاع نکنید.)

عمرو بن كلثوم

• هرگاه سواری بر خاک می افتاد با نوحهٔ سوزان، مردان را به خونخواهی او تحریک می کردند و در این باب بین زنان عرب نامهای درخشان هست؛ از همه بالاتر خنساء است با اشعار مشهورش در رثای برادرانش صخر و معاویه. هرگاه قبیله ای به خاطر جلوگیری از خونریزی به گرفتن خونبها رضایت می داد زنان خشمگین می شدند، آنچنانکه " کبشه " خواهر " عمروبن معدی کرب " می سراید: ( مرزوقی ۱/۲۱۸ )

فمشوا باذان النعام المصلم

• فان انتم لم تثاروا و اتدیتم

• ( اگر خونخواهی نکرده و انتقام برادرم را نگیرید و خونبها بستانید، در خفت چون اسیران و بردگان سفته گوش باشید).

خنساء

## توضیح از ویکی فقه:

- ابو‌ثور عمرو بن معدی کرب مذحجی، از جنگاوران بنام سرزمین یمن در دوران جاهلیت بود که در سال ۹ قمری نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رفت و اسلام آورد، اما پس رحلت پیامبر به اسود عنسی پیوست و مرتد شد. او پس از توبه در نبردهای یرموک و قادسیه شرکت کرد و سرانجام به سال ۲۱ هجری قمری در جنگ نهاوند زخمی شد و بر اثر جراحت درگذشت

- و " ام عمرو " دختر " وقدان " در همین مورد می گوید: ( مرزوقی ۳/۱۵۴۶ )
- ان انتم لم تطلبو باخیکم فذروا السلاح و وحشوا بالابرق
- و خذوا المكاحل و المجاسد والبسوا نقب النساء فبئس رهط المرهق
- ( حال که شما انتقام برادرانتان را نگرفتید، پس سلاح بیفکنید و به دوردست " ابرق " بروید. و آنجا سرمه دان برگزید و جامهٔ زنان بپوشید! و ای از این قوم بی حمیت نادان!)

- عرب در جنگ وقتی چاره دیگری نمی ماند می گریخت، مگر وقتی که زنان همراه بودند، در این موقع با مشاهده زنان گریزان و روگشاده از فرار خودداری کرده، تا آخرین قطره خون پای می فشردند. (ضیف ۱/۸۴)





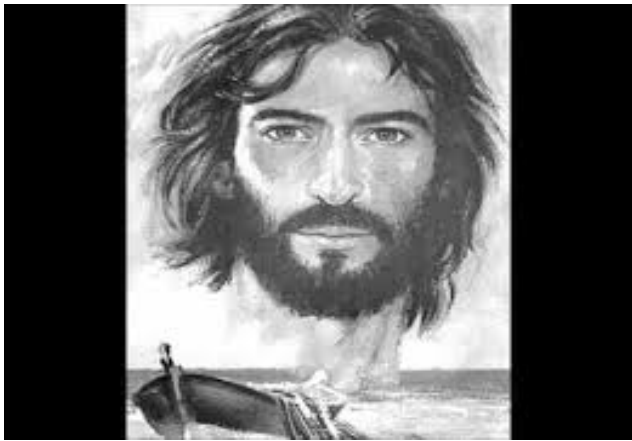
- رنگ زرد بر زنان عرب غلبه داشت و زنی مورد پسند عرب بود که زرد مایل به سفید باشد. **امرؤ القیس** گوید: ( آیتی / ۱۵ و ۲۰ )
- کبکر المقناه البیاض بصفرة غذاها نمیرالماء غیر المحلل
- ( چون بیضه تخم شترمرغ، سپیدی را به زردی در آمیخته است، او از آبی گوارا و زلال پرورش یافته است.)

. امرؤ القیس

- زنان سیاه چشم، سیاه مو، معتدل قامت، میان باریک و، مورد پسند عرب بود.
- عرب بدوی به زن به عنوان ابزاری برای لذت و آوردن نسل نیکو می نگریست (البستانی ۱/۲۱).
- جمال زن، عرب را تهییج می کرد و زبان به توصیف زن و زیب و زیور و آرایه و پیرایه و عطر و بوی او می گشود، بدان گونه که امرؤالقیس در **معلقه** گوید: ( آیتی /۱۵ و ۲۰)
- و تضحی فتیت المسک فوق فراشها  
نووم الضحی لم تنتطق عن تفضل
- ( معشوقه من هرگز چون کنیزان به قصد کار کمر نمی بندد و تا چاشتگاه می خوابد، گویی بسترش همیشه پر از خرده های مشک است.)

## توضیح و یکپدیا در مورد معلقات

• **المُعلقات** نام «هفت قصیده» از شاعران فصیح و بلیغ عرب است که از روی تفاخر بر دروازه **کعبه** آویخته بودند تا صادر و وارد هر دیار مشاهده نمایند. عرب بر آن است که در عهد جاهلیت هفت قصیده از هفت شاعر مقبول همگان بود و آن هفت بر جمیع اشعار دیگر **شاعران** رجحان داشت و در حقیقت معرف روح و نشاط حیات عرب بود. از این رو آنها را نوشته و بر خانه کعبه آویختند، و بدین مناسبت آنها را «معلقات سبع» و گاه «سبع طوال» نامیده‌اند. همچنین بعضی از مورخان به «ده قصیده» نیز اشاره نموده‌اند، و آن را «معلقات عشر» نامیده‌اند.



منخل یشکری

- و منخل یشکری در وصف معشوقه اش چنین سروده: ( فروخ  
۱/۱۶۹)
- و لقد دخلت علی الفتا ه الخدر فی الیوم المطیر
- الکاعب الحسناء تز فل فی الدمقس و فی الحریر...
- ( در روزی بارانی، وارد خیمه معشوقه شدم. معشوقه ای زیبا،  
و در جامه حریر خرامان...)

• شاعر عرب در زیبایی جسمانی توقف نمی کند، بلکه جمال روحی و آراستگی های معنوی و ارزشمند زن را نیز در می یابد. **شنفری** در تعریف زنش "أمیمه" گوید: ( شنفری/۳۲، ۳۳)

• لقد اعجبتنی لاسقوطا قناعها  
إذا ما مشت و لا بذات الفت

• تبیت بعید النوم تهدی غبوقها  
لجاراتها إذا الهدیه قملت

• تحل مینجاه من اللوم بیتها  
إذا مابیوت بالمذمه حلت

• کان لها فی الارض نسیا تقصه  
علی امها و ان تکلمک تبلت

• امیمه لایخزی نثاها حلیلها  
إذا ذکر النسوان عفت و جلت

• إذا هوا امسی اب قره عینه  
ماب السعید لم یسل این ظلت

- مرا پسند افتاده و شیفته کرده، چون هنگام راه رفتن مقنعه اش از رخ نمی افتد و این سو و آن سو نمی نگرد.
- هنگام تنگنا، شیرشامگاهی را به همسایگان هدیه می برد.
- از سرزنش پاک است، حال آنکه بسیاری از خاندانها به ننگ آلوده اند.
- هماره سرش پایین است و گویی روی زمین دنبال چیزی می گردد و اگر چیزی پرسند، کوتاه جواب می دهد. هر جا داستان زنان است، نام " امیمه " به پاکدامنی و حرمت می رود، نه اینکه ننگ شوهر باشد و چون شوی عصرگاهان به خانه رسد، به کانون سعادت و شادی بازآمده و هرگز از زن نپرسد امروز کجا بوده ای؟



شنفری، شاعر صعالیک



• کتب ادب پر است از داستانهای عشاق عرب، شاعران قصاید خود را با یاد زنان و خاطرات و وعده گاهها و منازل آنان و با اشک و آه آغاز می کنند، آنچنانکه امرؤالقیس معلقه اش را آغازیده: " قفانبک من ذکری حبیب و منزل - بسقط اللوی بین الدخول فحومل " : ( یاران بایستید: تا به یاد دوست و منزلش در انحنای شنزار بین دخول و حومل بگرییم) ضیف ۱/۸۵

شوقی ضیف



## توضیح و یکپدیا در مورد شوقی ضیف

- احمد شوقی ضیف (به عربی: أحمد شوقی ضیف) معروف به شوقی ضیف (۱۳ ژانویه ۱۹۱۰ – ۱۳ مارس ۲۰۰۵) منتقد ادبی، تاریخ‌نگار ادبیات عربی، ادیب، و نویسنده اهل مصر بود. شوقی ضیف از تأثیرگذارترین روشن‌فکران عرب در سده بیستم بود.
- او برنده جوایزی همچون جایزه بین‌المللی ملک فیصل شده‌است.
- احمد شوقی ضیف در ۱۳ ژانویه ۱۹۱۰ در روستای امّ حمام در شمال مصر به دنیا آمد. او مدرک کارشناسی ارشد و دکتری خود را از دانشگاه فؤاد الأول، که بعدها به دانشگاه قاهره تغییر نام یافت، دریافت کرد. سال‌ها نیز نزد احمد امین، پژوهشگر و نویسنده نامدار مصری، شاگردی کرد. ضیف بعدها به‌عنوان استاد ادبیات عربی به مدت چندین دهه در عربستان سعودی به تدریس پرداخت.
- شوقی ضیف عضو فرهنگستان زبان عربی قاهره بود و چند سال ریاست آن را بر عهده داشت.

- با تأمل در غزل دورهٔ جاهلی دانسته خواهد شد که **تغزل به دختران باکره ممنوع بوده** تا جایی که پسر حق نداشته با دختری که مورد تغزل قرار گرفته و بدنام شده ازدواج کند و بیشتر غزل جاهلی دربارهٔ زنان شوهر دار است. سرودهٔ امرؤالقیس:
- فمثلک حبلی قد طرقت و مرضعاً» و قصهٔ منخل یشکری با متجرده زن نعمان و قول أعشی : " و قدأ اخالس رب البیت غفلته " همه مصادیق این مسأله است. بی گمان عرب جاهلی به دختران عفیف و باکره اظهار عشق و علاقه می کرد، ولیکن در اظهار عشق و علاقه به زنان شوهردار جرأت بیشتری داشت (فروخ ۱/۶۱).



درید بن الصمه

• در جاهلیت، دختران - بویژه دختران رشید، عاقل و باهوش - در امر ازدواج مختار بودند، همان طور که وقتی " درید بن الصمه " از خنساء خواستگاری کرد، به خنساء در قبول یا رد، اختیار داده شد. بدویان با دختران کم سن و سال ازدواج می کردند، زیرا از سویی طبیعت سرزمینشان آن را می طلبید و از سوی دیگر میل فراوانی به ازدیاد پسران داشتند. بنابراین پسران در پانزده سالگی و دختران در ده سالگی ازدواج می کردند. عرب جاهلی ازدواج با غریبه ها را بر خویشاوندان ترجیح می دادند؛

• زیرا از این طریق می خواستند از سویی با دشمنان آشتی کرده، به پیمانهایشان بیفزایند و از سوی دیگر از فرزندان نژاده، نجیب و سالم تر برخوردار شوند. شیوه ازدواج بدین صورت بود که در آغاز، شخصی از دختری خواستگاری نموده، مهریه اش را می داد، سپس عقد ازدواج میانشان بسته می شد. مرد حق داشت به اندازه توانش زن بگیرد، مگر اینکه زن شرط کند که شوهرش نباید بیش از یک زن بگیرد. (البستانی ۱/۲۲) مقام زن در جاهلیت بسته به صیانت از نسب اصیل و پاکی بود که عرب جاهلی از آن بعنوان " عرض " یاد می کند و در غیر این موضوع، مقام قابل ملاحظه ای نبود.

● جنگهای پی در پی و طولانی از عمر پسران می کاست و شمارشان را کم می کرد، بدین جهت شمار زنان در جاهلیت همواره چند برابر مردان بود. اگر مسأله عرض و معیشت سخت عرب بدوی به نکتۀ بالا اضافه گردد، روشن خواهد شد که زندگی اجتماعی در آن روزگار با چه مشکلی روبرو بوده است و یگانه راه حلی که زندگی جاهلی آن را پذیرفته بوده این بوده که یک مرد شماری از زنان را سرپرستی کند تا **أنساب در عمود** مخصوص مردان شناخته شود. و اگر عرب جاهلی پذیرفته بود که زنان مازاد بر مردان را رها کند تا رابطه نامشروع با مردان گوناگون داشته باشند زنجیره نسب در هم برهم گردیده و عرب جاهلی افتخار بزرگ خود را در زندگی اجتماعی از دست داده بود. به همین علت تعدد زوجات بطور مطلق حاکم بود و بالطبع انواع ازدواج رواج یافته بود.

• (۱) ازدواج مهر: همان ازدواجی است که اسلام آن را امضا کرد.

• (۲) ازدواج متعه: که همان ازدواج موقت است.

• (۳) ازدواج مقت: در جاهلیت رسم بود وقتی شوهر زن می مرد، فرزندان، زنان را به ارث می بردند، البته هیچ کدام از فرزندان حق نداشت با مادری که او را به دنیا آورده ازدواج کند، (فروخ ۱/۶۰). بعضی ازدواج مقت را از ازدواج یک مرد با دو خواهر در زمان واحد دانسته اند، البته اسلام همه اینها را باطل کرد، زیرا عامل به این دسته کارها مغضوب خداست. (ضیف ۱/۸۶)

- (۴) ازدواج استبضاع: ازدواجی که چندان تفاوتی با زنا نداشت، بدین صورت که مردی از سوارکار شجاعی، قهرمانی یا شریفی خوشش می آمد، پس به یکی از زنانش اجازه می داد که مدتی خود را در اختیار وی قرار دهد. البته این مورد بسیار نادر بود.
- (۵) ازدواج سَبّی: بسا بعضی از اعراب، در غارت‌هایشان زنان دیگر را بی عقد می گرفتند.

• (۶) ازدواج **اِسْتِرْقَاق**: این نوع ازدواج با خرید زن صورت می گرفت. ( فروخ ۱/۶۰ و البستانی ۱/۲۲)

• (۷) ازدواج **شِغَار**: یعنی مبادله دو خواهر بین دو برادر یا دو دختر بین دو پدر، به این صورت که یکی از آنها بگوید: دخترم یا خواهرم را به تو تزویج کردم به شرط آنکه تو نیز دختر یا خواهرت را به من تزویج کنی و صدیقی در میان نباشد، اسلام این نکاح را باطل کرده است. ( جابری عربلو /۱۷۵)



● (۸) **زنا:** بسا در جاهلیت زنی با شماری از مردان رابطه داشت و در این میان فرزندی پیدا می شد که دانسته نبود پدرش کیست. در این صورت، مادرش او را به یکی از مردانی که می خواست می داد و آن مرد بچه را اگر پسر بود رد نمی کرد **یا به قیافه شناس رجوع نموده** و او را به نزدیکترین کسی که بچه به وی شبیه بود ملحق می کردند. ( البستانی ۱/۲۲ ) با دقت و تأمل در این موضوع، می بینیم عرب جاهلی، هدفش این است که نسل در هر قبلیله ای صریح و شناخته شده، باقی بماند تا جایی که سعی می شد فرزند غیر شرعی به صاحب اصلی اش برگردانده شود، چنانکه معاویه عده ای را شاهد گرفت که پدرش ابوسفیان در جاهلیت با سمیه مادر زیاد تماس داشته، و زیاد ثمره آن است، لذا زیاد را به نسبت خود ملحق ساخته و او را برادر قانونی خود خواند. ( فروخ ۱/۶۱ )

- در میان عرب جاهلی، مرد حق طلاق داشت و لیکن زن از این حق محروم بود، مگر اینکه زن در ضمن عقد ازدواج آ « را شرط کند. شوهر چنانچه زنش را سه طلاقه می کرد حق رجوع نداشت، ولی پس از یک طلاق یا دو طلاق حق رجوع داشت. هرگاه زن مرد در خانه ای از پشم شتر به سر می برد و می خواست طلاق بگیرد در خانه اش را به سمت مقابل قرار می داد، در این صورت، شوهر می دانست که زنش او را طلاق داده است، بنابراین وارد خیمه نمی شد؛

- مانند کاری که **حاتم طایی** کرد هنگامی که زنش " ماویه " او را طلاق داد. وقتی که شوهر از دنیا می رفت، زنش یکسال عده نگه می داشت و از خانه اش بیرون نمی رفت، حمام نمی کرد، ناخن نمی گرفت، صبر می کرد تا یکسال تمام بگذرد، آن وقت بسیار زشت و کثیف بیرون می آمد. **عده نگه داشتن** برای زن انتظاری بود تا یقین حاصل که فرزند دارد یا نه؟ ( البستانی ۱/۲۳ )



• شوقی ضیف می گوید: **جاهلیان زن شوهر مرده را از ازدواج منع می کردند**، مگر با پسر شوهرش (از زن دیگر) ازدواج کند، اسلام این کار را حرام کرد. ( ضیف ۱/۸۶ )

• عرب جاهلی به فرزند پسری که مادرش آزاده، سپید رنگ و نژاده بود افتخار می کردند و مادرش را " امّ البنین ( = مادر پسران ) " می نامیدند، نیز به دایی هایشان افتخار کرده و پسران را شبیه به آنها می دانستند و آنها را نشانهٔ آزاده و نژاده بودن می دانستند. ( البستانی ۱/۲۲ )

پطرس البستانی، مورخ

## توضیح و یکپدیا در مورد **پطرس البستانی**

• **پطرس البستانی** (عربی: بطرس البستانی؛ زاده: ۱ مه ۱۸۱۹ - درگذشته: ۱۸۸۳) ملقب به معلم بطرس ادیب و زبان‌دان و مربی و مورخ لبنانی، مربی مدرسه‌های ملی در لبنان و مؤلف اولین قاموس عربی بنام دائرةالمعارف: قاموس عام برای هر هنر و کار و مطلبی. معلم بطرس البستانی که در تاریخ ۱۸۸۳ درگذشت، اولین کسی بود که یک مدرسه ملی مشهور و پیشرفته را در لبنان تأسیس کرد، اولین کسی بود که یک مجله راهنمای برجسته را در لبنان بنیاد گذاشت، اولین کسی بود که یک قاموس عربی طولانی نو و بروز را تألیف نمود و اولین کسی بود که پروژه نوشتن دائرةالمعارف به زبان عربی را شروع نمود و می‌توان گفت که وی یکی از بزرگترین رهبران نهضت عربی عصر حاضر بود



شوقي ضيف

• زن در جاهليت فراموش شده نبود و در نظر عرب قدر و اهميت داشت، از آزادي نسبي و حق دخل و تصرف در اموالش برخوردار بود. (ضيف ۱/۸۵، ۸۶) زنان تميمي از زنان قریش، نزد شوهرانشان از موقعيت ممتازی برخوردار بودند و در واقع سالار خانواده بودند، بعضی از آنان به جنگجویی و دلیری مشهور بودند.

● در جنگ احد پرچم قریش در میدان جنگ افتاده بود، زنی به نام " عَمْرَه " دختر علقمه حارثیه آن را برافراشت و قریش بدو پناه بردند. هند دختر " عتبه " زن ابوسفیان، با جمع کردن زنان به دف زدن و شعر خواندن، مردان را به پایداری تشویق کرد و پس از جنگ با دریدن شکم حمزه جگرش را بیرون کشیده، از خشم آن را زیر دندان خایید، ولی چون نتوانست آن را فرو دهد بیرون انداخت، سپس از تخته سنگی بالا رفت و با سرودن اشعاری، پیروزش را به رخ مسلمان کشید

• خنساء هنگامی که خبر کشته شدن فرزندان‌ش را در جبهه‌های نبرد اسلام علیه کفر دریافت کرد، گفت:

• "سپاس خدایی را که با کشته شدن آنها مرا شریف گردانید"



• در این زمینه می توان از زنانی چون " أم عُمارة بنت كعب الانصارية " و " أم حكيم بنت الحارث " نام برد. در خردمندی و دوراندهی می توان از امّ المؤمنین " خدیجه " دختر " خُوَیَلد " نام برد.

• وی زنی عاقل، دوراندهی، شریف و ثروتمند بود. در میان مردان، کسانی را که امین و دوراندهی بودند برای امر تجارت گزینش می کرد. برای همین با پیامبر (ص) ازدواج کرد و اولین کسی است که اسلام آورده و پیامبر را در امر تبلیغ یاری داد.

• هرگاه پیامبر با سخنان نیش دار دشمنان روبرو گردیده و اندوهگین می گشت، خدیجه وی را دلداری داده و آن امور را برایش آسان می کرد و همین گون بود تا از دنیا رفت.

- شماری از زنان چون " هند بنت الخس " و " جمعه بنت حابس " در **خطابه** به شهرت رسیدند و برخی چون " زینب طبیبه بنی اُود " به **طبابت** مشهور بود، زخم و چشم را درمان می کرد.
- **برخی از زنان در شهر و ادب دارای شأن و موقعیت بودند**، در این زمینه می توان از خنساء و خرنق نام برد که اشعارشان به طور جداگانه چاپ شده، و نیز ده ها شاعره دیگر هستند که اشعارشان از بین رفته و جز گزارشی از موقعیت شعری آنان چیزی نمانده است. از این جمله است: کبشه خواهر عمرو بن معدی کرب، جلیله دختر مره زن کلیب فارس مشهور که او راست مرثیه هایی بسیار نیکو درباره شوهرش، میسه دختر جابر همسر حارثه بن بدر که همسرش را رثا گفته است. امیمه دختر ابن الدمینه که شعری نیکو در عتاب همسرش گفته است. ابونواس از شصت شاعره عرب شعر دریافت می کرده است.



جرجی زیدان

• طبقه ای از زنان شیفته شعر بودند و آن را برای بحث و مذاکره در مجالس از برکرده بودند. عائشه همسر پیامبر(ص) کل شعر لبید را حفظ کرده بود. بعضی از زنان در شعر و شاعری، به مرتبه داورى رسیدند چنانکه امرؤالقیس از همسرش "جندب" خواست میان وی و علقمه الفحل داورى کند، وی حکمی کرد که حاکی از هوشمندی و شناختش از شعر می باشد. ( زیدان- تاریخ آداب اللغه العربیه ۱/۳۵، ۳۴)

## نتیجه گیری



- اگر در سده هفتم میلادی **چشمه ای از نور** شکافته نمی گردید، بی گمان امروز کمتر کسی بدان می اندیشید که صحرایی به نام عربستان وجود دارد. اما سرنوشت می خواست که از این سرزمین طنینی برخیزد و سراسر عربستان را پر کند و به ایران، مصر و سرانجام قاره آسیا، آفریقا و همه جهان برسد.

## پیام این نور چنین بود:

- ای بیابان گرد تیره روز! تو خلیفه‌ خدایی و خدا، نور، محبت، زندگی، لطف و رحمت است. تو برای کشتن آفریده نشده‌ ای، دختر نیز مانند پسر است، هر دو نعمت خدایند. اما این تعلیمات آسمانی که **گاه با آیت های قرآن و گاه به زبان حدیث** بر گوش های گران مردم دیر فهم خوانده می شد، باید با آموزش عملی نیز همراه می گردید تا اثر آن بیشتر گردد، و نمونه‌ اعلا‌ی این تربیت عملی، دختر پیامبر است

• این شگفت است که شمار دختران رسول خدا از نخستین زن او خدیجه بیش از پسران است و شگفت تر آنکه پسران او نمی پایند و در کودکی می میرند، چنانکه گفتیم از نظر زندگانی بدوی و قبیله ای، پسر است که چراغ خانه پدر را روشن می کند و بی پسر "أبتر" است. کوتاه بینان قریش، محمد (ص) را "أبتر" دانسته و بر این باور بودند که پس از مرگش نامی از وی نمی ماند، ولی بنا به خواست خدا، از محمد(ص) دختری ماند که راز سخن پدر و رمز اشارات های قرآن را بدان خودخواهان نمایاند که "ان شائک هو الأبتَر" (سوره کوثر ۳/)

• ای محمد! نام تو جاویدان خواهد ماند، آنکه تو را سرزنش می کند گمنام می زید و گمنام می  
میرد:

گر بمیری تو نمیرد این سبق

نام تو بر زر و بر نقره زخم

در محبت قهر من شد قهر تو

• مصطفی را وعده داد الطاف حق

• رونقت را روز روز افزون کنم

• منبر و محراب سازم بهر تو



• تقدیر خدایی چنان بود که پیامبر اسلام(ص) همهٔ محبت پدری را در حق زهرا(ع) به کار برد تا با این تربیت عملی، آن موجودهای خودخواه بدانند که باید دختران را نیز چون پسران ارزش نهاد. ( شهیدی / ۱۸،۱۹،۲۰ )

سید جعفر شهیدی